اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

## خود نفس علم عنائی مساوی با معلوم خارجی است

 صحبت در كیفیت علم عنائی حق به این جا رسید كه خود نفس علم عنائی مساوی با معلوم خارجی است و این كه در بین لسان بعضی از حكما یا این كه از غیر آنها از افراد غیرمطلعین ابراز می‌شود كه موقعیت علم عنائی و كسانی كه خودشان را در سلك اهل معرفت درآوردند ولی هنوز آن كشف حقایق در ضمیر آنها و در نفس آنها متحقق نشده آنها از مقام علم عنائی به حضرت اجمال تعبیر می‌كنند كه در قبالش مقام تفصیل است و چه بسا هم راجع به این زمینه ادله و شواهد نقلی می‌آورند فرض بكنید كه ﴿وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَي الله عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلي عالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ﴾[[1]](#footnote-1) ﴿لِتَعْلَمُوا أَنَّ الله يَعْلَمُ﴾[[2]](#footnote-2) این مقام علمی‌كه در این جا برای باری تعالی اثبات شده این مقام علم طبعا باید مترتب بر مقام جهل باشد چون علم بعد از علم كه معنا ندارد این حصول حاصل است و علم مترتب بر جهل به معنای همان حقیقت علمیه و ادراك است حالا چه آن ادراك حصولی باشد و یا ادراك حضوری باشد در آن فرقی نیست ولی باید مترتب بر جهل باشد عالم به كسی گفته می‌شود كه دارای یك حقیقت درّاكه است نسبت به یك موضوع خاصه و این ادراك باید مترتب بر عدم ادراك باشد و الا لازمه آن ثبوت در ادراك است و با حیثیت و علیت قل اعلموا این جور تطبیق نمی‌كند یعنی تا این كه خدا ببیند اگر آن علم علم ثابت باشد كه همان فقط نفس ادراك مورد توجه باشد نه ترتبش بر جهل این اعلموا فسیرالله دیگر چه معنا دارد لاتعملوا هم همین مسئله را می‌رساند چه اعملوا چه لاتعلمو فسیرالله عملكم خدا نسبت به این مشكل چیست و چگونه قابل حل است یا این كه فرض بكنید كه در آن آیه شریفه كه می‌فرماید كه انفاق در قبل و انفاق در بعد از حالت عسرت این تفاوت می‌كند تا این كه خدا تمیز بدهد آن كسانی را كه مومن هستند و منفق هستند از آنهایی كه نسبت به این مسئله تسامح دارند خب این هم در این جا مشخص است حالا بعضی از مفسرین اینها آمدند و گفته‌اند كه منظور از فسیرالله عملكم در مقام شهادت مقام ابراز برای سایر افراد است یعنی خدا این را برای سایر افراد ابراز و اظهار می‌كند خب خودش كه می‌كند كه این شخص عمل می‌كند یا عمل نمی‌كند اقدام می‌كند بر تكلیف یا اقدام نمی‌كند این برای بقیه افراد است چرا با این كیفیت بیان كرده می‌توانست با هزار تا تعبیر دیگر هم این مسئله را برساند علی كل حال نكته ای كه در این جا برای ما این نكته محل اشكال است همان عادت ما و حیثیت شهودی ما است نسبت به ادراك حقایق كه ما در ادراك حقایق عادت به تدریجی الحصول بودن داریم یعنی زمینه فكری ما و زمینه درك ما در حیثیت آنیات تحقق پیدا می‌كند نه در حیثیت استقبال نسبت به استقبال جهل محض هستیم، نسبت به نیم ساعت ما دارای جهل هستیم حتی خود من هم نمی‌توانم دقیقا بگویم كه در نیم ساعت دیگر چه خواهم گفت بله در ذهن من حدس هست به این كه جری كلام به چه سمتی خواهد شد و نیم ساعت دیگر این صحبت من به كجا خواهد رسید و لعل این كه در ضمن صحبت یك راه انحرافی در پیش گرفته بشود و به یك مطلب دیگری برسد حتی خود من نمی‌توانم بگویم این مسئله باعث شده است كه این دو حیثیت اجمال و تفصیل در السنه افراد متداول بشود ولی همان طوری كه در روز قبل عرض شد مسئله علم عنائی یك مسئله‌ای است كه باید هر علمی‌یك محكی خارجی داشته باشد به عبارت دیگر یعنی یك معلوم داشته باشد حالا آن معلوم یا معلوم بالعرض خارجی است یا معلوم بالذات نفسی است ولی در هر دو هر علمی‌باید یك معلوم داشته باشد علم بدون معلوم معنا ندارد آن مساوی با جهل است وقتی كه من اطلاع دارم از حضور یك شخصی در مقابل خود از این اطلاع من یك ربطی است حاصل می‌شود كه اسم آن را علم می‌گذاریم اسم این ارتباط با این صورت ذهنیه ای كه آن صورت ذهنیه همان عبارت از معلوم بالذات به خارج كاری ندارد، خارج وسیله برای ارتباط است و الا هیچ گونه ارتباطی بین خارج و بین شخص رائی وجود ندارد آن برای خودش نشسته و در افكار خودش غوطه ور است و این هم برای خودش نشسته فقط همین یك نوع ربطی را احساس می‌كند كه بر اساس همان ربط است كه پایش را دراز نمی‌كند اگر ببینیم كه این آقا فرض بكنید كه حواسش یك جای دیگر است و این را نمی‌بیند پایش كه هیچی خودش را هم دراز می‌كند این فقط یك نوع ارتباطی این وسط برقرار می‌شود كه آن ارتباط او را به این نتیجه می‌رساند كه یك محكی خارجی وجود دارد یعنی در نفس او یك حالتی پیدا می‌شود كه اسم او را معلوم بالذات میگذارند و بین ما و بین معلوم بالذات ما ارتباط برقرار می‌شود كه اسم او را علم می‌گذاریم و یك وسیله ای و علتی برای این معلوم بالذات وجود دارد كه آن عبارت است از همان مرئی خارجی كه آن وسیله شده برای این كه این علم حضوری ذاتی كه این معلوم بالذات تحقق پیدا بكند چون وقتی كه علم در ذهن نقش می‌بندد آن علم حضوری می‌شود یعنی نفس خود را می‌یابد در یك همچنین نشئه علمی‌خود را می‌یابد كه قبلا فاقد او بود این عرائض ما بود در روز گذشته كه بنابر این هر علمی‌چه علم عنائی حق باشد چه علم عالم متعارف خارجی باشد باید یك معلوم و محكی خارجی داشته باشد البته به نحو اجمال صحبت شد راجع به ثابتات و مبدآت صحبت شد و اشكال در مورد زمانیات بود كه زمانیات كه وجود خارجی ندارند پس این علم به چه چیزی تعلق بگیرد چیزی كه هنوز عدم است دیگر تحقق علمی‌چگونه حاصل می‌شود به چیزی كه نیست و هنوز وجود ندارد پدر و مادری كه در خارج وجود ندارند چگونه ممكن است ما فرزند آنها را تصور بكنیم و بدانیم چه خصوصیاتی داشته باشد خب این علم عنائی به این بچه‌ای كه هنوز پدر و مادرش به دنیا نیامده چگونه تعلق پیدا می‌كند یا وقتی كه امام رضا علیه السلام به مأمون می‌فرمایند از آن كنیزت بچه دار خواهی شد و اشبه الناس بامه این كه حضرت دارند می‌فرمایند می‌بینند چیزی را یا از روی هوا دارند می‌گویند از روی هوا من هم بلدم بگویم پس چرا جور در نمی‌آید پس آن چه بین امام است آن كه بین امام حقیقی است و بین بنده باید یك تفاوتی باشد و فرقش این است كه بنده از روی هوا حرف می‌زنم ولی امام واقعی و حقیقی و معصوم یك حقیقتی را مشاهده می‌كند و بر اساس آن حقیقت می‌گوید چشمش هم میگوید چه جوری است آبی است قرمز است نمی‌دانم بنفش است قهوه ای است سیاه است آن را هم میگوید خصوصیات و ابرو و بینی او را هم می‌گوید دستش را می‌گوید حتی می‌گوید یك زائده در دستش هم وجود دارد دیگر بالاتر از این است و این می‌ماند این تفصیلی را كه امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید و این هنوز نطفه‌اش هم منعقد نشده چیزی كه نطفه‌اش هم منعقد نشده حضرت دارد می‌گوید نه ماه بعد یك همچنین بچه ای پیدا می‌كند، این كه الان حضرت دارد به این تفصیل می‌فرماید و بعد این فرزندی كه به دنیا می‌آید عین همان است حضرت از كجا این را گفته از روی هوا كه نگفته یك چیزی كه نپراند، اگر بپراند چطور دقیقا ابرویش عین همان درمی‌آید، چشمش عین همان درمی‌آید دهانش عین همان نمی‌شود كه آن واقعیتی را كه امام دیده چون هر علمی بالاخره یك محكی می‌خواهد دیگر حضرت یك واقعیتی را دیده حالا دارد آن واقعیت را بیان می‌كند پس آن بیان مترتب بر رویت است آن رویت مترتب بر یك معلوم خارجی است آن معلوم خارجی كه الان وجود ندارد پس امام علیه‌السلام از كجا دارد این حرف را می‌زند این مشكل را باید حل كنیم شما می‌گویید كه از روی مثال گفته مثال خب بله مثال آن مثال هم بالاخره موجود باید وجود خارجی باشد خود مثال كه فقط صورت نیست یك وجود خارجی است حالا ما به این كیفیت دیگر خب باید كم كم برسیم آن نكته‌ای را كه امروز می‌خواهم عرض بكنم در تتمه آن مسئله دیروز این نكته بود دیگر فرصت نشد او این است كه در هر علمی‌یك وجود خارجی باید در آن جا لحاظ بشود علم بدون وجود خارجی معنا ندارد حالا منظور از وجود خارجی صرفا وجود خارجی مادی نیست بلكه یك حقیقتی است كه مهر وجود بر او خورده و این مهر وجود است كه می‌آید و آن حقیقت را زنده می‌كند و می‌پروراند و در مرتبه ابراز و اظهار درمی‌آورد وقتی كه شما الان نگاه می‌كنید به یك فردی كه در خارج هست آن حقیقت خارجی تا نباشد معلوم بالذات برای شما حاصل نمی‌شود باید یك فرد وجود داشته باشد علاوه بر وجود داشتن شما چشمهایتان را باز كنید نه این كه ببندید و بیدار هم باید باشید و یا ممكن است یك فرد خارجی باشد شما حواستان آن جا است هر چه هم این جور این جوری می‌كند وقتی آدم حواستش پرت است نمی‌بیند بچه‌ها خیلی این جور می‌شوند ذهنشان این جا است هی این طوری می‌كنی نه آقا این جای دیگر هست البته بزرگترها هم گاهی می‌شوند سابق شبهای سه شنبه یك جسله قرآن بود و بعد هم صحبت دوستان و اینها گاهی می‌آمدند خسته بودند یكدفعه از سر كار می‌آمدند چون دیگر نمی‌رفتند منزل یك استراحتی بكنند یك تمدد اعصابی بشود یك رفع خستگی بشود همان جا از سركار می‌آمدند مسجد و قرآن و بعد هم صحبت لذا اول یكخورده اول صحبت كه شروع می‌كردند ایشان همه چشمها این جوری بود كه ببینند كه آقا چه می‌گویند یكخورده كه می‌گذشت صحبتها یكخورده چیز می‌شد اگر در آن قصه بود همین طور چشمها باز بود یعنی بسته نمی‌شد اگر یك وقت نه قصه می‌رفت كم كم یك مطالب دیگر من به این آقای حقیقت می‌گویم بابا بالای منبر چند تا قصه هم بگو این قدر می‌رود در توحید كه یادش می‌رود چند تا قصه بگو این امتحان ها را ما كردیم زمان آقا یكخورده كه می‌گذرد كم كم چشمها اگر این یك سانت باز بود می‌شود نیم سانت یكخورده دیگر می‌گذرد خرّش هم می‌رود یكدفعه آقا می‌گفت آقای فلان ... بله حال شریف خوب است ان‌شاءالله كسالت كه ندارید واقعا چه دورانی بود و ما چه مطالبی چگونه با او برخورد می‌شد چه مسائلی چگونه قدرشان ندانستیم علی كل حال این معلوم خارجی باید یك وجودی داشته باشد و الا كه خب اگر نداشته باشد این به چه چیزی می‌خواهد تعلق بگیرد دقت كنید ببینیم به كجا داریم می‌رسیم صورت شخصی كه در خارج وجود ندارد آن صورت را می‌خواهیم بیاوریم باید چكار كنیم، باید برویم سراغ دیروزش به امروز كاری نداریم امروز نیست تمام محفوظات ما بر اساس معلوم خارجی ماضیه و گذشته، به آینده كه ما نمی‌توانیم دسترسی و اطلاع داشته باشیم و چون نمی‌توانیم این صورت را از خارجی بیاوریم پس برمی‌گردیم به دیروز من چون او را دیدم الان می‌توانم صورت او را تصور كنیم من چه كسانی را دیدم الان می‌توانم یك دو سه بعضی‌ها درست است آن را دیدم آن را دیدم نمی‌دانم یكی یكی آن كه دیدم صورتها را در ذهن می‌آورم و بطور كلی انسان با خاطرات خودش زنده است می‌گویند شخص با خاطرات است پس بنابراین صورت علمیه فعلی باید منشأ خارجی داشته باشد اگر دیروز شما این صورت را نمی‌دیدید الان این صورت و معلوم بالذات كه معلوم بالعرض ندارد فعلا معلوم بالعرضش دیروز بوده و معلوم بالعرض فعلی ندارد الان فعلا معلوم بالذات دارد یعنی دو مسئله شد یكی معلوم بالذات و دوم آن حقیقت علمیه كه ربط بین نفس و بین آن معلوم بالذات خواهد شد این هم حاصل شده و الا شخص الان در مقابل نیست به گذشته است حالا می‌رویم در گذشته شما یك فردی را كه فرض كنید كه در ده سال پیش دیده‌اید و می‌خواهید آن فرد را در ذهن بیاورید می‌گردید در ذهنتان وقتی پیدایش كردم یك همچنین كسی منظورت است آره درست است من ده سال پیش فرض كنید كه با اتوبوس داشتیم جایی می‌رفتیم با هم كنار صندلی نشسته بود و دو ساعتی هم با هم بودیم یكدفعه آن حقیقت معلوم بالعرضی كه در ده سال پیش اتفاق افتاده بود شما آن معلوم بالذاتی را كه از او انتزاع كردید آن انتزاع و آن ارتباط بین شما و بین معلوم با لعرض كه معلوم بالذات نفسی است و در نفس شما است آن معلوم بالذات را شما دوباره بعد از ده سال دوباره احضار كردید می‌گویند بعضی‌ها حافظه آنها خوب است یك ساعت پیش را یادشان نیست چه خوردند و با كی بودند بعضی‌ها نه حافظه آنها خیلی می‌گویند خانمها نسبت خیلی حافظه آنها قوی است یكی می‌گفت من خیال می‌كنم اینها صد گیگ هاردشان اطلاعات می‌تواند می‌گوید آن شش سال پیش در خانه فلان كس خورشت قورمه سبزی كه خوردیم خوشمزه تر بود یا این كه من امروز درست كردم، گاهی اوقات من صبحانه یادم نیست چه خوردم راست راستی یادم می‌روم كه مثلا صبح چه خوردم تو شش سال پیش خانه فلانی یا آن لباسی كه تن او بود هفت سال و شش ماه و سیزده روز پیش در فلان جلسه آن لباسش دیدی چقدر قشنگ بود و نمی‌دانم چه بود و این حرفها آن بهتر است یا این، چه هاردی اینها دارند ماشاءالله كه این مسائل را به این دقت و این قدرت خدا است كه این طور باید حفظ كنند و نگاه دارند یعنی آن چیزهایی كه باید محوش كنند آنها را اتفاقاً سفت نگاه می‌دارند یك دفعه به من اخم كردی آن دفعه نمی‌دانم جواب من را ندادی آن دفعه داشتم با تو حرف می‌زدم حواست جای دیگر بود مرد وقتی كه می‌آید به خانه نباید حواسش جای دیگر باشد فقط باید حواسش به مخدره باشد حالا بابا من حواسم رفته است عفو از بزرگان است نمی‌دانم نخیر این حرفها چیست چطور با رفقایتان می‌گیرید می‌نشینید خوب حواستان جمع است وقتی با ما حرف می‌زنید از این مسائل اینها را یادشان می‌ماند نمی‌دانم خدا چرا اینها را دیلیت نمی‌كند این‌ها را خیلی خوب نگه می‌دارد آن وقت اگر آدم هزار تا محبت بكند همه چیز یادشان می‌رود كی برو بابا واسه آن كردی واسه آن كردی این چیز خلاصه هارد آنها خیلی زیاد است صد گیگ خیال می‌كنم جا بگیرد بیشتر این یا خب تمام این ها همه می‌بایستی منشأ خارجی داشته باشد شما حتی منشأ خارجی را هم در ذهن ندارید كه چه منزلی بوده خودتان می‌خواهید خلق كنید خودتان خودتان می‌خواهید یك منزل طراح میخواهد منزل وجود خارجی ندارد تا الان این ما به ازاءش چیست این هم ما به ازاء دارد تا شیروانی را ندیده نمی‌تواند بیاورد بگذارد روی منزل تا بتن را در جایی ندیده الان نمی‌تواند آن بتن را بیاورد ستون و فونداسیون و اینها برایش درست كند یك جا دیده التفات كردید دارید متوجه می‌شوید كجا می‌خواهم بروم یك جا دیده كه الان دارد گرچه وجود خارجی اجزائش را یك جا دیده جزئ را دیده آن جزء را برداشته آورده گذاشته این جا دستشویی را یك جا دیده دستشویی را برداشته آورده گذاشته این جا حمام را یك جا دیده برداشته آورده گذاشته این جا این اتاق هم این جا همه را دیده بعد دارد حالا همه اینها را با همدیگر تركیب می‌كند مونتاژ و سرهم می‌كند می‌گوید حالا درست شد حالا می‌آورد روی كاغذ این جا فونداسیون است آهن باید این جا بخورد و ستون باید این جا بخورد چه بخورد تمام اینها را می‌آید ترسیم می‌كند روی آن را سقف می‌زند دوباره طبقه دیگر بعد درستش می‌كند و بعد ساخته و پرداخته می‌دهد دست معمار می‌گوید طبق همین نقشه و به همین كیفیت انجام بده در حالی كه این اصلا وجود خارجی ندارد بله وجود خارجی عینی این نقشه الان ندارد ولی این صورت علمیه‌ای كه الان در ذهن این مهندس آمده باید منشأ داشته باشد یا كتابهای ژورنال را برداشته فرض كنید ورق زده و آن نقشه‌ها را نگاه كرده چند تا ساختمان را آورده در كنار هم گذاشته از اینها تركیب كرده خودش رفته یك جایی این چیزهای متعدد را دیده و اجزاء را در جایی مشاهده كرده بالاخره نمی‌شود هیچ معلوم بالذاتی وجود داشته باشد الّا این كه معلوم بالعرضی البته نسبت به اشیاء خارجی نسبت به حقایق ذهنیه خود معلوم بالذات با معلوم بالعرض هر دو یكی است كه در آن جا همان علم حضوری در آن جا مطرح است هیچ معلوم بالذاتی نمی‌تواند باشد مگر این كه معلوم بالعرض خارجی وجود داشته باشد درست شد حتی در مورد ما هم مسئله باید به این كیفیت باشد حالا یا معلوم بالعرض خارجی و خطابی باید باشد یا این كه نه معلوم بالعرضش قبلا باید وجود داشته باشد فقط الان احضار آن صورت در این جا هست حال می‌آییم سراغ علم عنائی حق، در علم عنائی حق كه شكی نیست نسبت به همین حقایق خارجیه زمانیه همین جلسه ای كه الا ن ما هستیم یك حقیقت خارجیه و زمانیه است یا فرض كنید كه علم امام رضا علیه‌السلام نسبت به این فرزندی كه هنوز شرایط تولدش هم وجود ندارد نسبت به علم غیب اهل معنی و اهل كشف به طور كلی اینها همین طور در علم عنائی حق این دیگر جای خود دارد این صورت علمیه چه ما به ازائی داشته كه در نفس خدا حالا اسمش را بگذارید در نفس خدا در ذهن خدا اصلا تمام این تعابیر غلط كه در این جا باید بلاخره یك ذهنی باید درست كنیم و اسم این ذهن را بگذاریم فرض كنید كه علم عنائی خیلی با كلام عامیانه و لُری خلاصه این را بگوییم آن چه معلوم بالعرضی بوده كه الان وجود ندارد چون زمانیات كه متدرج الحصول هستند وقتی كه ما می‌گوییم پررودگار نسبت به این جلسه ما در روز یكشنبه بیست و سوم جمادی ١٤٣١ نسبت به این جلسه علم داشته یا باید بگوییم علم نداشته قبل از حضور این جلسه كه این جاهل است اگر بگوییم علم داشته این علم ما به ازاءش چه بوده چون می‌گوییم علم دارد دیگر ما اگر بخواهیم علم داشته باشیم همین طوری علم نداریم نسبت به حقایق آینده ما یا باید به خواب برویم در خواب ببینیم كه چه واقعه ای فردا اتفاق می‌افتد خب خیلی اتفاق می‌افتد برای خیلی افراد اتفاق افتاده كه خواب دیدند فردا با چه كسی ملاقات می‌كنند فردا چه مسئله ای اتفاق می‌افتد چه حادثه و رویدادی خلق می‌شود هفته بعد غیر از هفته بعد خب از این مسائل زیاد است برای خب همه كما و بیش این مطالب بوده یا باید به خواب برویم یا مثل اهل كشف و معنی باید در مكاشفه و عرض می‌شود كه رویاهای انفصالی یعنی در همان صورت برزخ انفصالی باید این انجام بشود علی كل حال یك ارتباطی باید بین رائی و بین آن حقیقت خارجیه برقرار باشد تا انسان اطلاع پیدا بكند كه چه مسئله‌ای وجود دارد پس در مورد ما مطلب این طور هست اتفاق می‌افتد در حالی كه هنوز آن امر خارجی وجود ندارد لذا وقتی كه شما در روز بیدار می‌شوید وقتی آن واقعه را در شب دیدید می‌گویید من این را دیدم آن را كه شما دیدید وجود خارجی نداشت شما در رویا و منام این صورت را دیدید این كه الان دارید می‌بینید با او دو تا است چرا می‌گویید این را كه من دیدم دیشب من این را دیدم نمی‌گویید من شبیه او را دیدم، مانند این را دیدم این كه معدوم است معدوم هم لایخبر عنه است این كه شما می‌گویید دیدید عكسی از این را دیدید آیا می‌گوید نه من عكس ندیدم من اصلا خود این را دیدم من خود شما را دیدم كه دیشب در خواب به من این حرف را زدی حالا داری انكار می‌كنی دستت را گذاشتی زیر چانه‌ات اصلا تو خواب دیدی من كه خواب ندیدم خودت خواب دیدی خب ببین می‌گویم تو خواب ندیدی بالاخره من كه دیدم الان هم داری همین را می‌گویی می‌گوید نه آن كه تو با او حرف زدی من نیستم من الان جلوی شما نشستم این الان با این وضع و با این كیفیت اصلا وجود خارجی نداشته این معدوم بوده شما دیشب یك صورتی دیدیم خوب برو با آن صورت طلبت را هم از همان صورت بگیر به من چه كار داری در خواب دیدی یكی آمده بود پیش مرحوم آقا خدا حفظش كند الان هست همین آقا شیخ محمد می‌گفت رفتم پیش مرحوم آقا به آقا گفتم آقا من دیشب در خواب دیدم شما انگشترتان را به من دادید و انگشتر دستشان بود ولی یكخورده برای من گشاد بود ایشان فرمودند برو همان را تنگش كن دستت كن این البته بعد به او داد البته نه این را یكی دیگر را خب تو در خواب دیدی بعضی به من می‌گویند حضرت آقا من در خواب این را دیدم گفتم من كه خواب ندیدم تو دیدی همان خوابت را بگو هر وقت من همچنین خوابی را دیدم آن وقت با همدیگر جفت و جور می‌شویم تو حالا آن خواب را دیدی و فرض بكنید كه برو با همان خوابی كه دیدی برو هر تصمیم كه می‌خواهی بگیری بگیر

 عرض كنم این مسئله‌ای كه الان دارد در خواب مشاهده می‌كند فردا نفس او به او می‌گوید من همین را دیدم نه این كه مشابه او را برای خود بنده خیلی اتفاق می‌افتاد مخصوصا در سنین كودكی برای من خیلی اتفاق می‌افتاد كه مسائل خارجی را من در خواب می‌دیدم به رفقا هم گفته‌ام و بعد طبق همانی كه در خواب دیدم می‌رفتم سراغش این طور نبود كه بگویم این با آن كه من دیدم دو تا است احساس عینیت بین آن معلوم بالعرض و بین آن معلوم بالذاتی كه در نفس نقش بسته و حك شده، احساس عینیت و وحدت برای انسان حاصل می‌شود كه این كه الان دارد می‌بیند همانی است كه دیشب دیده نمی‌تواند بین این معلوم بالعرض خارجی و بین آن معلوم بالذات ذهنی خود انفكاك قائل بشود در حالتی كه دو منشأ داشتند آن منشأش منشأ مثالی بوده و این منشأش منشأ مادی است آن منشأ علمی‌كه قبلا برایش دیشب پیدا شده آن منشأش خواب بوده و امور از عالم شهادت به عالم مثال و برزخ بوده آن منشأیی كه الان دارد مشاهده می‌كند منشأ شهودی است و یك منشأ عینی و تعینی و مشمول كون وفساد است ولیكن آن منشأیی كه دیشب با او برخورد داشته آن كه دیگر منشأ كون و فساد نبوده منشأ طبیعی نبوده خب راجع به ما به این كیفیت است حالا راجع به پروردگار پروردگار كه علم دارد نسبت به این واقعه خارجی نسبت به واقعه خارجی علم دارد من وقتی كه صبح از خواب برمی‌خیزم هنوز با آن واقعه ای كه دیشب در خواب دیدم برخورد نكردم تا ببینم رویای من صادقه بوده یا نه هنوز در رختخوابم هستم هنوز در اتاقم هستم هنوز از منزل خارج نشدم وقتی كه از منزل خارج شوم بیایم بیرون و بروم سر كوچه ببینم آقای فلان دارد از این جا رد می‌شود من دیشب این را در خواب دیدم منتظرم ببینم كه آن حرفی كه دیشب رد خواب به من زد می‌زند یا نمی‌زند می‌بینم، یكدفعه آن حرف را زد الان می‌بینم هان این را من دیشب در خواب دیدم پس قبل از این كه من با آن صورت خارجی بخواهم برخورد كنم نسبت به خوابی كه دیشب دیدم جاهلم، نمی‌دانم خوابم از رویاهای صادقه است یا غیر صادقه وقتی كه برخورد كردم آن وقت صدق رویای صادقه برای من ثابت می‌شود در مورد پروردگار آن صورتی را كه در علم عنائی و در مقام علمی‌پروردگار نسبت به این جلسه و نسبت به این افراد و نسبت به این مطالبی كه الان به عنوان متدرج الحصول یك به یك و كلمه بعد از كلمه ظهور پیدا می‌كند علم پروردگار نسبت به اینها تعلق گرفته است یا نگرفته؟ دیگر نمی‌توانیم بگوییم نگرفته است پس گرفته است حالا كه نسبت به این عین كلمات عین او تعلق پیدا كرده است پس چطور علم او نسبت به امور زمانی كه هنوز حاصل نشده پیدا كرده است این تعلق علم به مجهول است این كه محال و مستحیل است كه علم تعلق پیدا بكند به یك امر مجهول، یعنی آن علمی‌كه الان در ذات پروردگار نسبت به حقایق خارجیه هست نسبت به زمانیات هست نسبت به .. خب آن خیلی مایه ندارد نسبت به زمانیات نسبت به همین جلسه كه این زمانی است دیگر متدرج الحصول است دیگر آناً فآناً حاصل می‌شود كلماتی كه من دارم صحبت می‌كنم ادراكات شما نسبت به این كلمات هر كدام آناً فآناً دارد حاصل می‌شود شما اطلاع ندارید بر این كه من چه می‌خواهم بگویم من هم اطلاع ندارم كه چه می‌خواهم بگویم می‌دانید كه در ضمیر من الان دارد می‌گذرد كه خودتان را برای شنیدن آن آماده بكنید خب آیا به این حالت خارجی آیا ذات پروردگار اطلاع دارد یا نه اگر بگوییم ندارد كه جاهل است پس این علم به چه تعلق گرفته است چگونه ممكن است علم به او تعلق بگیرد پس بنابراین علم عنائی حق در یك مقام واحد نه اسمش را مقام اجمال می‌گذاریم نه مقام ابهام می‌گذاریم و نه مقام تفصیل می‌گذاریم هیچ اسمی‌برای این نمی‌گذاریم فقط اسم می‌گذاریم علم ذاتی حق نسبت به آثار و شعائر وجودی خود این علم باید در مقام علمی‌عیناً مطابق با معلوم بالعرض حالا در اصطلاح ما عینا باید مطابق با معلوم بالعرض خارجی باشد هیچ تفاوتی نباید داشته باشد و لذا می‌گوییم نسبت به كسی كه بصیرت مثالی ندارد دیدن اشیاء خارجی مستحیل است ولی نسبت به كسی كه بصیرت مثالی دارد این رویت اشیاء خارجی مانند رویت اشیاء خارجی برای سایر افراد به یك نسق واحد و به یك میزان واحد یعنی همان طوری كه در افراد خارجی علم تعلق می‌گیرد به یك امر آنی و دیگر بین آن امر آنی فرق نمی‌كند كه امر شهودی و طبیعی باشد یا این كه مثالی و برزخی باشد در این قضیه فرق نمی‌كند چون هر دو یكی است یك واحد است چه صورت خارجی ببیند چه صورت برزخی ببیند این یكی است وقتی كه این طور نیست این یك جای دقیقی است كه همه صحبت به این جا برمیگردد و آن اتحاد بین مثال و معلوم بالخارج است این فقط حلقه وصل كننده بین دو حادث و بین حادث و قدیم در این جا شكل پیدا می‌كند وقتی كه آن حقیقت علمی به واسطه آنی می‌خواهد در خارج ظهور پیدا كند دیگر فرق بین مثال و اینها نیست چون هر دو علم است تعلق به علم پیدا می‌كند این ضعف ما است كه نمی‌گذارد از آن به غیر آن كه مثال است برسیم اگر این ضعف برداشته بشود یا به واسطه منامات یا به واسطه همین انكشافات روحانیه و صور برزخی و اینها انسان چشمش و ادراكش از آن می‌گذرد و به مابعد آن و ماقبل آن یك امر واحد و حقیقت علمی‌خارج بر او پیدا می‌كند اطلاع پیدا می‌كند وقتی كه شخص در مقام مكاشفه می‌آید و این حالت كشف برای او حاصل می‌شود این طور نیست كه شخص تصور كند یك صورتی را می‌بیند و بعد بر اساس آن صورت دارد می‌رود جلو نه همان حقیقت مادی دقت كنید همان حقیقت مادی حسی لمسی شهودی عینی سمعی خارجی را نسبت به او اطلاع پیدا می‌كند شما الان در این جا نشسته‌اید یك وقتی این دری كه روبروی من است در كمد است باز است بین من و بین آن جا تقریبا سه متر فاصله است این در كمد باز است من چشمم الان دارد آن محتویات كمد را می‌بیند در باز است دیگر آیا می‌توانید بگویید قضیه در این جا قضیه مثالی و برزخی و این حرفها است نه دیگر این الان فرض كنید كه سه متر فاصله است و شما دارید می‌بینید كه آن جا یك جانماز و قرآن و یك قوطی دوا است یك كاسه و ظرف است و آن چیزهایی كه محتویات كمد است الان دارید می‌بینید كسی هم نمی‌تواند بگوید كه این الان صورت برزخی مثالی است نه همان رویت خارجی است كه به واسطه انعكاس نور آمده خورده به قرنیه ما و آن هم رفته به شبكیه و خلاصه یك چیزهایی فهمیدیم كه آن جا این خبرها هست حالا شما در را ببندید حالا كه در را می‌بندید یكدفعه تمام آن چه را كه در این جا هست همه آنها چه می‌شود محو می‌شود برای افرادی كه چشم آنها نمی‌تواند عبور كند برای افرادی كه به واسطه بسته شدن در آن نور می‌آید و مانع می‌شود و دیگر حاجب می‌شود برای باز شدن این انكشاف بعدی دوباره نیاز و احتیاج به باز شدن در كمد خواهد بود درست شد

 حالا اگر من یك عینكی گذاشتم یك عینك‌هایی است می‌گویند تازه درآمده خیلی عالی است می‌گویند عینكی گذاشتم با این عینك آن در را رد می‌كنم مثل فرض كنید كه اشعه‌های اتمی‌عكسبرداری و اشعه های گاما و فلان این كه می‌آید رد می‌كند با اسكن حالا ام آر آی یا با موج باشد مثل سونوگرافی و امثال ذلك بالاخره جنبه مادی و فیزیكی دارد متافیزیكی ندارد شما با همین در حالی كه چشم شما نمی‌بیند اما وقتی كه این عینك را گذاشتید به به چه چیزهایی دارم می‌بینم خیلی عالی شد با این عینك نه مثالی آمده نه خوابی نه مكاشفه‌ای هیچ چیز در این جا تحقق پیدا نكرده فقط آلت فیزیكالی عوض شده، متافیزیك نشده همان جنبه مادی در این جا آمده تغییر پیدا كرده یك عینك گذاشته عینك هم شیشه است و فرض كنید كه یك زوایای خاص خودش را دارد شما می‌بینید آن جانماز قرآن را كه همانی كه قبلا در باز بود همان را باز الان داری می‌بینی حالا فرض كنید كه یك نفر هست این عینك هم ندارد از همین جا دارد نگاه می‌كند و می‌گوید آن جا آن است بسته است و با دستش هم اشاره می‌كند آن عینكی كه این جا است گذاشته است در این جایش عینك را اگر این جا بگذارد دیگر خیلی قشنگ می‌شود دیگر كسی نمی‌تواند بیاید این را دستگیر كند می‌گوید آقا من چیزی ندارم تو چه چیزی را می‌خواهی بگیری می‌گوید تو الان داری فلان چیز را می‌گویی می‌گوید خب بگویم مگر جرمی‌كردم كاری كردم مگر مسئله‌ای بوده یكدفعه ما با یكی از رفقا می‌گفتیم این اولیای خدا كه علم غیب پیدا می‌كنند به همه چیز علم غیب پیدا می‌كنند به همه مسائل خیلی چیز می‌شود قضیه یكخورده راجع به آن فكر كردیم دیدیم كار به جاهای خیلی ظریف و عمیق كشیده می‌شود و خیلی دقیق و اینها گفتیم ان‌شاءالله چشمشان را می‌بندند به آن جا ها كه و الا خب آنها حسابشان آن كه فردایش به آدم می‌گوید دیشب فلان خطور در ذهن پیدا شد خطور در ذهن را می‌آید می‌گوید آن وقت چیزهای دیگر را نمی‌تواند ببیند حاشا و كلا عرض كنم حضورتان كه این مسئله كه الان دارد می‌بیند و با دست اشاره می‌كند چه را دارد می‌بیند یك مسئله‌ای كه از این فیزیك و از این عنصر طبیعی این قدرتش خارج است ولی با غیر از این عنصر طبیعی دارد طبیعت را می‌بیند نه چیز غیر طبیعت را اگر قبلا یادتان باشد در سال گذشته ظاهرا در انطباق صور مثالی و بین صور خارجی من یك چیزی گفتم گفتم وقتی كه ولی خدا می‌خواهد تصرف بكند آن تصرفش در صورت مثالی است نتیجه تصرف در صورت مثالی حالا پیغمبر یا امام علیه السلام و یا ولی خدا باشد فرقی ندارد نتیجه تصرف در صورت مثالی انعكاس در صورت خارجی است یعنی وقتی كه رسول خدا می‌آید اشاره می‌كند ماه را دو نصف می‌كند این در واقع آن صورت مثالی ماه را دو نصف می‌كند در خارج تحقق این تقسیم و به اصطلاح انتصاف این قمر در این جا برای افراد این طورظاهر و بارز می‌شود یعنی این قضیه در خارج انجام می‌شود نه این كه فقط رویت بشود این در خارج انجام می‌شود و نصفی می‌رود و نصفی هم می‌رود آن طرف و همه این مسئله را مشاهده می‌كنند امروز یك قدم بالاتر از این و عمیق تر از آن مسئله می‌خواهیم به حقیقت مطلب برسیم صحبت ما در امروز این است كه برای آن كسی كه این رویت حاصل می‌شود دیگر برزخ و خارج یكی می‌شود دیگر یك وجود است یعنی یك اتحاد برقرار می‌شود بین انسان و صورت برزخی و همان حقیقت خارجی و از آن جایی كه بین علت و معلول اتحاد باید باشد و انفكاك مستحیل است به همان كیفیت سلسله علیت برزخ و مثال اشراف پیدا می‌كند كه هم مثال در آن است آن عین آن حقیقت ملموس و مشهود خارجی به یكی لذا من دارم الان قرآن را می‌بینم آخر در بسته است من الان دارم آن جانماز را می‌بینم من آن ظرف را می‌بینم نقشی كه بر آن طرف بسته در را باز كن تا ببینی مثلا چیست آن می‌آید می‌بیند این خودش است در حالی كه نیست در حالی كه این مسئله بسته است الان كمد در این جا این بابها مقفل است نمی‌تواند ببیند این اتحادی كه دارد الان می‌بیند این اتحاد گذشت زمان و بیرون آمدن از قانون زمان است یعنی وقتی نفس انسان از قانون زمان و مكان می‌آید بیرون دیگر این حجره و آن حجره برای او مكانیت خودش را از دست می‌دهد كه بخواهد به عنوان حاجب برای این باشد پس آن علم عنائی حق نسبت به این جلسه روز یكشنبه در مدرسه فیضیه با نفس خود همین جلسه می‌شود چه می‌شود متحد این نتیجه بحث است یعنی علم عنائی حق ما دیگر در این جا اجمال همه را گذاشتیم كنار همه اجمالها پس چه شد همه باطل شد ما نه اجمالی در ذات حق داریم البته این مسئله در این جا كاملا محسوس باید باشد بعدا در مراتب علمی‌در فصوص در آن جا صحبت خواهد شد ما نمی‌خواهیم خدای نكرده به بزرگان جسارت كنیم ولی درك كیفیتش مهم است كه در آن جا مقام اجمال می‌گیرند و مقام بعث می‌گیرند و احدیت و واحدیت می‌گیرند و نقطه وحدت بین هر دو می‌گیرندو چه اصل مسئله به نحو فلسفی به این كیفیت برای ما كه مشخص شد آن وقت مطالب بزرگان برای ما قابل حل است و ما می‌توانیم هر كدام را در جای خودش قرار بدهیم حل فلسفی و برهانی مسئله به این كیفیت در این جا شد البته طرق دیگری دارد كه مقام علیت و ما دیگر نیازی به آن پیدا نمی‌كنیم ولی همین به اصطلاح همین نكته به اصطلاح روشن است ولی در مقام علم عنائی حق اجمال نداریم در مقام علم عنائی حق ابهام نداریم در مقام علم عنائی حق نقطه‌ای نداریم كه آن نقطه متكثر بشود به كثرات بله ممكن است نقطه‌ای داشته با شیم ولی در همان نقطه كثرت وجود دارد و این مقام جمع الجمع است جمع بین وحدت و كثرت این است لذا بارها من عرض كردم در مقام جمع ما لحاظ وحدت را نمی‌توانیم جدا كنیم از مقام كثرت بله می‌توانیم بین كثرت و وحدت افتراق اعتباری قائل بشویم ولی افتراق حقیقی مستحیل است برای همین مسئله است كه وقتی افتراق باشد پس چطور می‌تواند آن وحدت شامل كثرت بشود با حفظ عین هویت وحدتیت خودش نمی‌تواند این طور باشد ممتنع است این لحاظ مقام جمعی این است كه در عین همان وحدت حالا آن كثرت را شما مشاهده می‌كنید در عین توحید آن كثرات را همه مربوط به ذات است دیگر دارید مشاهده می‌كنید این جا است كه دیگر شعر حافظ رضوان الله علیه آن معنای خودش را كاملا روشن می‌كند

## این همه عكس می و نقش مخالف كه نمود

 نه در مقام اجمال و ابهام نه همین كه دارید در خارج می‌بینید همین كه حیوان و پری و درنده و چرنده و آسمان و زمین و ملائكه اینهمه عكس ومی نقش مخالف كه نمود یك فروغ رخ ساقی استكه درجام افتاد

 جام مقام چیست؟ مقام تفصیل است یعنی نفس یك اراده حق، حق كه دو تا اراده كه ندارد اراده حق یكی است، اراده پس از اراده كه ندارد، اراده پس از اراده مربوط به ما است كه به واسطه جهل یك، دوم به واسطه عدم قدرت و ضعف مجبور هستیم اراده پس از اراده داشته باشیم اول اراده می‌كنیم این آب را بریزیم بعدا اراده می‌كنیم كه فرض كنید این را ببندیم اول این را بردایم بعدا این را چرا چون این دو انگشت ما نمی‌تواند هم این و هم این را بردارد نمی‌تواند یا باید اول این را برداریم اراده ثانی تعلق می‌گیرد به این كه این را برداریم با یك اراده هر دوی اینها را نمی‌توانیم برداریم البته این مربوط می‌شود به افرادی كه دارای ضعف هستند آنها كه از این مرتبه گذشتند می‌توانند این همه عكس می‌و نقش مخالف كه نمود

 یك فروغ رخ ساقی یعنی ازلا و ابدا هیچ اراده‌ای فقط خدا كه یك اراده بیشتر نتوانسته حالا ما را ببین كه هر لحظه صد تا اراده داریم حالا ما بالاتریم یا خدا این الان یك اراده می‌كنیم فردا ١٨٠ درجه ضد اراده می‌گویند آقا شما دیروز این حرف را زدی می‌گوید زدم كه زدم امروز می‌خواهم یك چیز دیگر بگویم گردن ما كلفت است هر چه بخواهیم می‌گوییم می‌گوییم بابا خدا یك اراده داشت یك فروغ رخ ساقی بود كه در جام افتاد شما هر لحظه‌ات یك اراده است می‌گوییم به خدا خب نمی‌تواند دو تا اراده كند من هستم كه هر دقیقه فرض كنید كه این را اراده برا ین می‌كنم بعد خلافش را می‌كنم دلم هم می‌خواهد هیچ كس هم نمی‌تواند حرف بزند روز سوم یكی دیگر روز چهارم یكی دیگر و هلم جرا پس به طور كلی اراده متعدده از ذات باری می‌شود مستحیل حالا آن وقت دیگر شما خودتان باید بروید این آیات كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ[[3]](#footnote-3) دیگر چه معنا دارد وَ لَقَدْ خَلَقْنَا السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ[[4]](#footnote-4) دیگر اینها می‌تواند معانی خودش را با همین برهان و با همین كیفیت بیان كند این دیگر می‌شود مراتب نزولی كه آن نقطه هی انبساط پیدا می‌كند در ذات خودش با حفظ هویت توحیدیه خودش می‌تواند یك اراده پروردگار بود و آن اراده ازلا بود كی بود خودش می‌داند تا وقتی كه خدا بود این اراده او بوده برای این اعیان خارجی و تا وقتی كه خدا هست همین است تمام این اختلافات و مسائلی كه اینها می‌گویند اولین عالم نمی‌دانم چه بوده این چرت و پرتهایی كه اصل و چیزش همه درست است غلط است فلان است گاز بوده و نمی‌دانم اتر بوده و امواج بوده گرما و سرما و هر چه بوده ما كار نداریم حالا كه فعلا شكمی‌است هر چه بوده و هر چه خواهد بود همه با همان یك اراده بوده هیچ اراده مجددی نیامده اول خدا فرض كنید كه یك همچنین ماده فیزیكی اسمش را هر چه بگذاریم بعدا بیاید بگوید حالا این را این جوری كنم نه آن بعدش قبلش فلان همه با یك چیز بوده یك اراده به انجام بوده درك این مسائل برای ما مشكل است می‌دانید چرا چون ما همان طور كه عرض كردم محكوم زمان هستیم فكر ما، نفس ما، علائق ما و خصوصیات ما همه با زمان گره خورده بسته شده ما از مستقبل اطلاع نداریم از ماقبل اطلاعمان اطلاع ناقص خواهد بود به مستقبل جهل كلی داریم ما مضی را فقط به عنوان ابهام در ذهن داریم و الا ما خودمان را فاقد مامضی می‌دانیم وقتی كه یك شخصی فوت بكند دیگر بین خودمان و بین او انفكاك احساس می‌كنیم فاقد می‌دانیم ولی اگر انقطاع احساس نكنیم دیگر برای او گریه نمی‌كنیم فقط این صورتش عوض شده مثل این كه حالا صورتش عوض شده فرض كنید كه یك شخصی شصت كیلو بوده حالا شده نود كیلو حالا شما گریه می‌كنید برای آن شصت كیلو نه گریه نمی‌كنید دارد راه می‌رود حالا نود كیلو است رفیقتان رژیم می‌گیرد و خودش را می‌كند شصت كیلو حالا گریه می‌كنید مرده هم همین طور است وقتی شما احساس فقدان نكنی گریه نمی‌كنی حالا گریه ائمه چیست گریه اولیاء چیست این نفس چه تعلقی دارد آنها باز برای خودش جایگاه خودش را دارد من فقط به عنوان یك دورنما آمدم كه این مبحث را جمع كنم پس بنابراین روی این حساب ما علم اجمالی نداریم علم تفصیلی نداریم ابهام نداریم معلوم بالخارجی كه می‌گویند كه اینها متدرج الحصول است نداریم تمام اینها همه به صورت یك واقعیت خارجیه تحقق دارد كه آن واقعیت خارجیه از دیدگاه ما ماده است از دیدگاه ربوبی آن واقعیت خارجی با علم به آن واقعیت خارجی همه یكی است اصلا خدا علم ندارد به وقایع خارجی كه گفته علم دارد نفس واقعه خارجی خودش علمٌ خود حقیقت خارجیه علمٌ نه این كه خدا علم دارد به آن واقعه‌ای كه می‌خواهد بعدا اتفاق بیافتد همان واقعه خارجی برای این به عنوان علم حضوری ذاتی عنائی موجودٌ دیگر

 تلمیذ: ما همیشه مسائل را با خودمان قیاس می‌كنیم ما علم نداریم ما نمی‌بینیم بعد می‌گوییم كه علم ما ما خودمان جزء همان ذات هستیم یعنی حالا جزء نمی‌توانیم بگوییم همان ذات هستیم مگر غیر از آن هستیم تطورات آن ذات هستیم

 استاد: بله خب همین

 تلمیذ: جهل ما به ذات چه می‌شود

 استاد: جهل ما

 تلمیذ: نه جهل همین جهلی كه ما داریم باز هم جزء همان است

 استاد: بله همه جزء همان است همه یك واحد است وقتی همه یك واحد شد ا ین یك واحد این جایش قرمز است این جایش سیاه است این جایش سفید است این جایش زرد است این توپ وقتی كه یك توپ یكی است یك سوزن بزنی همه توپ از بین می‌رود ولی در این توپ هزار نقش وجود دارد و هر نقشی داخل در همین محدوده است آن كسی كه این توپ می‌گیرد در دستش و می‌اندازد بالا و اینها این طور نیست كه اول سیاهیش را بیاندزاد بالا بعد قرمزیش را نه سیاه و قرمز و زرد همه نقشها با هم می‌رود بالا با هم می‌آید پایین با هم در دست می‌گیرد درست شد تمام این نظام همه حكم نظم واحدی و مجموعه واحدی را دارد كه به علم واحد به علم واحد در علم خدا كه علم ازدیاد پیدا نمی‌كند در ما ازدیاد پیدا می‌كند امروز جاهل هستیم فردا عالم نسبت به این مسئله می‌شویم پس فردا یك علم دیگر پیدا می‌كنیم و در ذات پروردگار علم واحد مستجمع همه بروز و ظهور معلوم آن علم است یعنی لازمه آن علم این است كه در آن واحد چه آن مجردات چه مبدآت چه مثالیه و برزخیه و چه آن متكونات خارجیه به حقیقت واحده در آن واحد ازلا و ابدا در ذات پروردگار حضور داشته باشد و این حضور عبارت است از بروز نه خرق و ارتیام و فساد و تكون به عنوان ظهور و بروز با حفظ ظهور قبل نه با فقدان ظهور قبل با حفظ ظهور قبل ظهور بعد همین طور پیدا خواهد شد برای ما ولی برای آن كسی كه مبرز و مظهر هست همه اینها به عنوان واحد و در آن واحد همه اینها وجود خارجی خودش را خواهد داشت

 تلمیذ: ما نفهمیدیم بایستی یك دور دیگر ...

 استاد: خدا رحمت كند مرحوم الهی قمشه ای بود یك شیخ عبدالعظیمی بود و یك حرفهایی می‌زد و می‌آمد درس ایشان درس فلسفه ظاهراً آن موقع مدرسه حاج میرزا ابوالفضل در خیابان ری ایشان درس می‌گفتند عده كمی بودند چند نفر بودند كه بعضی از آنها هنوز حیات دارند زنده هستند این خلاصه یك حرفهایی می‌زد یك كارهایی هم می‌كرد كه یا به خاطر رد گم كردن بود چه بود همچنین غیرمتعارف بود بعضی از این كارها گاهی اوقات كه درس ختم می‌شد و این هم اشكال می‌كرد و فلان یكدفعه می‌دیدند رفت از جلسه می‌رفت بیرون می‌رفت یكی دو كیلو انار می‌خرید و می‌آورد می‌ریخت جلوی الهی قمشه‌ای می‌گفت این انارها را بخور كه یك خرده كله‌ات باز شود بفهمی به ما چه داری می‌گویة البته خب این مطالب ادامه دارد حالا من امروز طرح مسئله را كردم علی كل حال بالاخره چه نسبت به خود اصلش باز این نیاز به یك مثالهایی دارد همین طور نسبت به بعضی از كلمات بزرگان برای رفع شبهه از آن كلمات خب چاره‌ای نیست كه بیشتر این مسائل چیز بشود ولی عل كل حال این قضیه مشكلترین مسئله فلسفی است

 تلمیذ: ولی خروج از معنای لغوی می‌شود چون علم در لغت به معنای ادراك است طبق تقریر حضرت عالی به عنوان تطبیق می‌شود

 استاد: فقط حضور است نفس الحضور است ما بر اساس اصطلاحات خودمان وضع می‌كنیم ولی خب آن در آن جا فرق می‌كند خبیر در ذات پرودگار با خبیر ما فرق می‌كند سمع در آنجا با سمع ما فرق می‌كند.

1. سوره التوبه (٩) آيه ١٠٥ [↑](#footnote-ref-1)
2. ٢- سوره المائده (٥) قسمتى از آيه ٩٧ [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره الرحمن (٥٥) آيه ٢٩ [↑](#footnote-ref-3)
4. ٢- سوره ق (٥٠) آيه ٣٨ [↑](#footnote-ref-4)